## در آغاز تعطیلات بخوانید

هدیه‌ی خوب خدا
سلام خدای مهربون
یک آیه، یک شعر
بابای خوبم
خوب است بدانی
جناب آتش
لطیفه‌های کودکانه
مهربان‌تر از پدر
خروسه میگه
لقب کشورها
آن چیست
قیافه‌های تماشایی
باغ فرشته‌ها
کوتاه و جالب
پاسخ‌های آن چیست

## هدیه‌ی خوب خدا!

سلام، من آمدم تا چند تبریک به شما بگویم. تبریک به مناسبت روز تولد حضرت علی (ع) امام عزیز و خوبمان. او پدر همه‌ی بچه‌ها بود و کودکان او را حتی بیش‌تر از پدر خودشان دوست داشتند. حضرت علی (ع) راه درست را به مردم نشان می‌داد و حرف‌های خوبی برای زندگی بهتر انسان‌ها گفته بود که همه‌ی این حرف‌های آموزنده در کتاب نهج‌البلاغه جمع‌آوری شده و یک معلم خوب برای ما است. من باز هم تبریک می‌گویم، این بار به مناسبت روز پدر. دوستان گلم! آیا از زحمات پدر خوبتان تشکر کرده‌اید؟ پدرها هدیه‌ی خوب خدا هستند که باید قدر آن‌ها را بدانیم.

تبریک بعدی به مناسبت روز آزادی خرمشهر از دست دشمنان است. بزرگ‌ترها این روز را به یاد دارند پس از آن‌ها بپرسید که رزمندگان فداکار چگونه دشمن را از این شهر عزیز بیرون کردند.

تبریک آخر فقط مخصوص تو دوست عزیز من است چون یک سال تحصیلی را با موفقیت تمام کردی و با خوب درس خواندنت هم پدر و مادر و معلم و هم خدای مهربان را از خودت راضی کردی. تعطیلات خوش بگذرد!

«قاصدک»

## سلام خدای مهربون

سلام خدای مهربون
خدای مهربون سلام
دوستِ دارم یه عالمه
هستی همیشه تو باهام

**خدا تشکر می‌کنم**
**من از تموم نعمت‌هات**
**نعمت فکر و عقل و هوش**
**از همه‌ی محبت‌هات**
**از این که یک مامان دارم**
**که خیلی با محبتِ**
**و یک بابای مهربون**
**که آخر رفاقتِ**
**خدا تشکر می‌کنم**
**که بابا و مامان دارم**
**دستای پر توانی هم**
**من به جای چشام دارم**
**حالا می‌خونم دوباره**
**با دستایی که چشم داره**
**خدا تو مهربونی‌هاش**
**هیچ جایی کم نمی‌ذاره**

**«خاله نرجس»**

## یک آیه، یک شعر

**دوست خوبم! امروز با هم یک آیه‌ی بسیار زیبا از قرآن را به همراه شعر یاد می‌گیریم. خدای مهربان، در قرآن فرموده همه‌ی ما بچه‌ها باید به پدر و مادر خود احترام بگذاریم، همیشه و در همه حال به سخنان آنها گوش بدهیم و از آن‌ها اطاعت کنیم.«و بالوالدین احسانا» و به پدر و مادر خود نیکی کنید.**

**خدای مهربون و پاک و دانا**
**فرموده به تمامی بچه‌ها**
**همیشه باید یادتون بمونه**
**احترامِ به مامان و به بابا**
**خدا به ما فرموده در هر کجا**
**یادت باشه –بالوالدین احسانا**
**دوست خوبم! این آیه‌ی زیبا را به همراه شعر آن حفظ کن و برای پدر و مادرت بخوان.**
**«رحیمی نژاد»**

## بابای خوبم

**روزت مبارک ای نازنینم**
**بابای خوبم، ای بهترینم**
**از صبح تا شب، مشغول کاری**
**بابای نازم، مثل بهاری**
**با خنده‌هایت، ای مهربانم**
**غصه فراریست، از روح و جانم**
**وقتی می‌آیی، شب از سر کار**
**خوش خنده هستی،**
**با یک سلامِ بسیار زیبا**
**می‌خندی و باز، می‌آیی این‌جا**
**بابای خوبم، تو مهربانی**

**انگار مثلِ رنگین کمانی** **خاله نرجس»**

## خوب است بدانی

*** آب گرم سنگین‌تر از آب سرد است.**
*** جوجه‌ها زمانی که در تخم هستند، می‌توانند نفس بکشند.**
*** اگر کره زمین نمی‌چرخید، فصل‌ها به وجود نمی‌آمدند.**
*** بوها در سمت راست بینی، بهتر استشمام می‌شوند تا سمت چپ.**
*** در کشور اسکاتلند، بارش باران به اندازه‌ای زیاد است که دامداران به تن گوسفندان خود بارانی می‌پوشانند.**
*** رسانه‌های انگلستان اعلام کردند**
**یک پسربچه‌ی نابینای هفت‌ساله، نابغه‌ی جودو است و به دلیل فعالیت‌های خارق‌العاده در این ورزش رزمی به «مبارز روشندل» شهرت پیدا کرده است.**
*** مصری‌ها اولین کسانی بودند که جوهر ساختند. آن‌ها برای ساختن جوهر، دوده و شیره‌ی گیاهان را با هم مخلوط می‌کردند.**

**«دانستنی‌های علمی و فنی جهان»**

## جناب آتش

**شاید جناب آتش**
**سنش زیاد باشد**
**من فکر می‌کنم که**
**هم‌سن باد باشد**
**دیروز بچه‌ی او**

**در فندک عمو بود**
**مثل پدر بزرگش**
**شیطان و غرغرو بود**
**تازه دروغکی گفت:**
**از من نترس، سردم**
**می‌خواست من بسوزم**
**اما فرار کردم**

**«مریم هاشم‌پور»**

## لطیفه‌های کودکانه

**☺ مردی به حمام نمی‌رفت، به همین خاطر چرک‌خشک‌کن زیاد می‌خورد.**
**☺ از آقا کلاغه پرسیدند: «اسم تو چیست؟» گفت: «طوطی.» پرسیدند: «چرا رنگت سیاه است؟» گفت: «چون توی زغال‌فروشی کار می‌کنم.»**
**☺ مادر: «علی، بیا اسفناج بخور، آهن‌داره.» علی: «مادرجان، الآن آب خوردم، می‌ترسم زنگ‌بزنم.»**
**☺ به یک نفر یک توپ فوتبال نشان دادند و گفتند: «این چیست؟» جواب داد: «شطرنج گِرد.»**
**☺ مردی در سرما، اسبی را دید که از دهانش بخار بیرون می‌آمد. گفت: «پس اسب بخار اینه؟»**
**☺ افسر راهنمایی: «اصلی‌ترین کار برف پاک‌کن چیه؟» مرد: «نگه داشتن برگ جریمه‌ی جناب سروان!»**

## مهربان‌تر از پدر

**از کسی بگو که بود**
**مهربان‌تر از پدر**
**می‌شد از غم یتیم**
**چشم او ز گریه تر**
**از کسی بگو که بود**
**مثل آفتاب، گرم**
**مثل آب، عزیز و پاک**
**مثل گل، لطیف و نرم**
**از کسی که قصه‌اش**
**بهترینِ قصه‌هاست**
**خوش به حال ما که او**
**اولین امام ماست**
**آه! قلب کوچکم**
**پر شد از هوای او**
**تا نرفته‌ام به خواب**
**باز هم بگو، بگو**

**«نسرین صمصامی»**

## خروسه میگه

آقا خروسه از جایش بلند شد و از لانه بیرون رفت. کمی دوروبرش را نگاه کرد و دید همه خواب هستند. بال‌هایش را به هم زد و پرید روی دیوار. بعد کمی گلویش را صاف کرد و خودش را آماده کرد برای خواندن و خواند: قوقولی قوقو قوقولی قوقو یعنی صبح شده، خورشید در آمده، بیدار شوید. جوجه کوچولو از صدای آقا خروسه بیدار شد و با ناراحتی گفت: جیک‌جیک، جیک‌جیک یعنی من خوابم می‌آید و می‌خواهم بخوابم. آقا خروسه که صدای جوجه کوچولو را شنیده بود، گفت: قوقولی قوقو قوقولی قوقو یعنی حالا که وقت خواب نیست، خورشید درآمده، همه باید بیدار شوید و به کارهایتان برسید. جوجه کوچولو گفت: جیک‌جیک جیک‌جیک یعنی من که هنوز خوابم می‌آید، چشم‌هایم دارد می‌سوزد ومی‌خواهم بخوابم. آقا خروسه گفت: قوقولی قوقو قوقولی قوقو یعنی هر کسی وقت طلوع خورشید خواب باشد، آن روز دیگر به کارهایش نمی‌رسد. جوجه کوچولو از جایش بلند شد و با کمک مامان مرغه لانه را مرتب کرد. بعد رفت صورتش را شست و آمد کنار سفره. عزیز خانم سفره‌ی صبحانه‌ی قشنگی برای مرغ‌ها و جوجه‌ها چیده بود. یک جا ظرف گندم و در سمت دیگر مقداری نان‌خشک خرد شده و کنارش هم ظرف‌آب بود. جوجه در کنار مادر صبحانه خورد و بعد هم آماده شد که برود مدرسه. وقتی از در لانه بیرون آمد، عزیزخانم را دید که داشت غذاها را جمع می‌کرد خانم‌غازه هم می‌گفت: «من دیر بلند شدم، به من هم غذا بدهید.» جوجه کوچولو نگاهی به آقا خروسه کرد و گفت: جیک جیک جیک‌جیک یعنی متشکرم آقاخروسه، سحرخیزی و بیدار بودن در وقت طلوع خورشید چه خوب است. جیک‌جیک به همه کارهایم رسیدم. آقا خروسه دوباره گلویش را صاف کرد و گفت: قوقولی قوقو قوقولی قوقو یعنی هر کس صبح‌ها زود از خواب بیدار شود، همیشه خوشحال و خندان است و صبحانه‌اش را هم با آرامش‌می‌خورد.

«رحیمی نژاد»

## لقب کشورها

چه جالب! هر کشوری در دنیا به یک لقب خاص معروف است. کشور سیلان، انبار چای دنیا نامیده می‌شود و کشور چین، سرزمین آسمانی. کشور تبت، بام دنیا و هند، کشور هفتاد و دو ملت نامیده می‌شود. کشور مصر به سرزمین فراعنه و ایسلند به سرزمین یخ معروف است و به برزیل هم سرزمین آمازون گفته می‌شود.

«دانستنی‌های علمی و فنی جهان»

## آن چیست

♣ آن چیست که اگر بشکنی، جایزه می‌گیری؟
♣ صندوق چوبی، پر از روغن‌کوهی
♣ آن چیست که قسمت اولش در گلستان است و قسمت دوم آن، رنگ آسمان.

## قیافه‌های تماشایی

قیافه‌ی دختر کوچولویی که روز قبل خانم دکتر چندین بار با محبت و خواهش از او خواسته بود زبانش را در بیاورد، ولی امروز می‌بیند که خانم معلمش به خاطر همین‌کار، از دست او حسابی عصبانی شده است!
قیافه‌ی پسر کوچولویی که با یک کارنامه خجالت‌آور به خانه برگشته و از بخت بد، می‌بیند پدرش عینکش را که چند ماه پیش شکسته بود، همین امروز تعمیر کرده و به چشمش زده است!

**قیافه‌ی حسن پس از شنیدن این‌که پدرش در دبستان، همکلاسی آقا معلم بوده خوشحال شده اما آقا معلم بلافاصله می‌گوید که پدر حسن همیشه او را کتک می‌زده و دفترهایش را خط خطی می‌کرده است!**
**قیافه‌ی دخترخانمی که درست در اولین روز تابستان، عمویش از خارج برایش یک کیف قشنگ و تعدادی خودکار و مدادرنگی خیلی خوب‌آورده، ولی او مجبور است سه ماه صبر کند تا بتواند از آن‌ها در مدرسه استفاده کند.**

**«حمید آرش‌آزاد. گل‌آقا بچه‌ها»**

## باغ فرشته‌ها

**ساراکوچولو به طرف پنجره رفت و آن‌را باز کرد. آسمان پر از ستاره بود. امشب خانم‌آسمان، بیش‌تر از همیشه به خودش زیورآلات درخشان آویزان کرده بود. سارا دستش را زیر چانه‌اش گذاشت و منتظر شد. هرشب بعد از این‌که سارا به مامان و بابا شب به‌خیر می‌گفت و به اتاقش می‌آمد، منتظر عموابر می‌شد تا بیاید و او را به مهمانی فرشته‌ها ببرد. آن‌شب عموابر کمی دیر کرده بود. سارا کوچولو به ساعت اتاقش نگاه کرد. چاره‌ای نبود، باید منتظرمی‌ماند. اما عموابر بالاخره آمد و ساراکوچولو را با خود برد. ساراکوچولو به نزدیکی باغ فرشته‌ها رسید، از عموابر پیاده شد، با او خداحافظی کرد و به طرف در باغ فرشته‌ها به‌راه افتاد. از دور دوستانش را دید که با ابرهای پنبه‌ای یک رشته طناب درست کرده بودند و طناب‌بازی می‌کردند. به طرف آن‌ها دوید، ولی نگهبان باغ، مانع ورود او شد. ساراکوچولو گفت: «سلام، منم، ساراکوچولو! هر شب این جا می‌آم. اومدم با دوستانم بازی کنم.» نگهبان با صدای کلفتش گفت:«نمی‌شه. اسمت در فهرست آدم‌کوچولوهای ممنوعه است. به ما گفتن از ورود شماها جلوگیری کنیم.» سارا کوچولو گفت: «ولی آخه‌چرا؟ من که کاری نکردم.» همان‌موقع فرشته‌ی ناظم که از آن جا رد**

می‌شد، گفتگوی سارا و نگهبان را شنید و جلو آمد و گفت: «چی شده؟ مشکلی پیش اومده؟!» سارا گفت: «سلام فرشته‌ی ناظم! منو که می‌شناسین! هر شب این‌جا می‌آم. این آقا نگهبان نمی‌ذاره بیام تو.» فرشته‌ی ناظم لبخندی زد و با مهربانی گفت: «کار او درسته! به ما گفتن تو و چندتا از بچه‌های دیگه، پدرهاتون رو دوست ندارین. به خاطر همین اجازه ندارین تو باغ فرشته‌ها بازی کنین.» سارا گفت: «ولی این درست نیست. من پدرم رو خیلی هم دوست‌دارم.» فرشته‌ی ناظم گفت: «مگر همین امروز نبود که وقتی پدرت خسته از سر کار اومد، مجبورش کردی بره بیرون و برات توپ بخره. بعد هم گفتی که اون توپ رو دوست نداری و باید عوض بشه. هر چی پدرت گفت امروز خسته است و باشه فردا توپ رو عوض می‌کنه، گوش نکردی و مجبورش کردی همین امروز توپ رو عوض کنه. تازه بگو ببینم هیچ می‌دونی امروز چه روزی بود؟» سارا گفت: «نه! مگه چه روزی بود؟» فرشته‌ی ناظم، یکی ازبچه‌های داخل باغ را صدا زد و گفت: «بگو ببینم، مریم! امروز تو چه کار خوبی کردی؟» مریم گفت : «امروز روز پدر بود. من هم برای پدرم یک کلاه قشنگ خریدم.» سارا که گریه می‌کرد، فریاد زد: «ولی من یادم رفته بود! حالا بذارین این دفعه رو برم داخل باغ، خواهش‌می‌کنم.» ولی فرشته راضی نمی‌شد. سارا آن قدر گریه کرد که از خواب پرید. او بعد از کمی فکر، با سرعت از رختخواب بیرون آمد. باید کاری می‌کرد، کاری که هم خودش را آرام کند و هم فرشته را راضی.فردای آن روز، کنار میز صبحانه، پدر سارا وقتی فنجان چایش را برمی‌داشت، دستش به کاغذی خورد و کاغذ از روی میز به زمین افتاد. پدر خم شد، کاغذ را برداشت و آن‌را باز کرد. داخل کاغذ، نقاشی قشنگی کشیده شده بود و زیر آن با خطی کودکانه نوشته شده بود: پدر، خسته نباشی.
من را ببخش اگر اذیت کردم. خیلی دوستت دارم. روزت مبارک! دخترت سارا.

«نادیا علاء»

## کوتاه و جالب

***اشک‌تمساح*** تمساح وقتی شکارش را می‌خورد، اشک می‌ریزد. این کار تمساح به صورت ضرب‌المثل درآمده است و ما خیلی وقت‌ها از آن استفاده می‌کنیم! اما اشک‌تمساح در حقیقت، آب اضافی بدن اوست که از چشم‌هایش خارج می‌شود. آب اضافی بدن ما انسان‌ها با عرق‌کردن خارج می‌شود.

***سگ‌ها باوفا هستند*** سگ حیوانی باوفا و مهربان است و به سایر حیوان‌ها کمک می‌کند حتی به بچه‌گربه‌ها. سگ ماده، اجازه می‌دهد بچه‌گربه‌ها هم از شیر او بخورند.

***پرواز عجیب*** مرغ مگس‌خوار،پرنده کوچکی از خانواده‌ی پرستوهاست. این پرنده یکی از کوچک‌ترین پرنده‌های روی زمین است. مرغ مگس‌خوار تنها پرنده‌ای است که می‌تواند عقب عقب پرواز کند.

«**گلنوش دیانت**»

## تو می‌توانی

نظرت در باره‌ی ساختن یک ایستگاه بویایی چیست؟ بله، کار جالبی است. می‌توانی یک سینی برداری و توی آن ظرف‌های کوچکی را بگذاری. حالا هر ظرف را با یک چیز بودار پرکن. مثل چی؟ مثل دارچین، حبه‌ی سیر، شوید، چای کیسه‌ای، پوست‌لیمو، پودرقهوه صابون یا اسپند. حالا اسم همه‌ی آن‌ها را برای خودت بنویس.

***تقویت بینی*** وقتی در میوه فروشی، فروشگاه یا پارک هستی، به اطرافت خوب دقت کن و از بینی‌ات خوب استفاده کن. چه بوهایی را حس می‌کنی؟ بوی پرتقال، بوی خاک خیس، بوی دود و مانند آن‌ها. وقتی به خانه برگشتی، هر کدام از این بوها را یادداشت کن.

پاسخ‌های آن چیست

رکورد، گردو، گلابی